

نگاهی به اوضاع تاریخی عصر بیدل

کریم نجفی برزگر*

میرزا عبدالقادر پسر میرزا عبدالخالق متخلص به بیدل در سال ۱۰۵۴ هجری (۱۶۴۴ میلادی) در شهر عظیم آباد پتنا از توابع ایالت بیهار هند چشم به جهان گشود.^۱

ولادت او مقارن با اواخر سلطنت شهاب‌الدین شاهجهان گورکانی هند بود و اگرچه شاهجهان هنوز بر اریکه تخت طاووس جلوه افزا بود و طراحان و معماران بنای زیبا و اعجاب برانگیز تاج محل حیات داشتند اما شرایط اواخر سلطنت به‌ویژه موضوع جانشینی قدرت، حکایت از طلوعه اوضاع نابسامان حکومت مغولان داشت که میرزا عبدالخالق پدر بیدل نیز در آن وقت عهده‌دار منصب نظامی گری^۲ در اکبرنگر^۳ بود.

میرزا عبدالخالق که از مریدان مولانا کمال از بزرگان سلسله قادریه بود فرزندش را برای نامگذاری نزد استادش برد و او نام «عبدالقادر» را برایش برگزید.

میرزا عبدالقادر هنوز به سن پنج سالگی نرسیده بود که پدرش را در سال ۱۰۵۹ هـ/ ۱۶۴۹ م^۴ و سپس سایه پرمهر و محبت مادری را نیز که در مدت کوتاه در بنیان تربیت دینی او نقش به‌سزایی داشت در سال ۱۰۶۱ هجری (۱۶۵۰ م) از دست داد.^۵

-
- * عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور (ایران) و رابزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو.
- ۱ خوشگوی دهلوی، بندر این داس: سفینه خوشگو، ص ۱۰۳ ریاض‌المعارفین، ص ۵۷ هادی، نبی: عبدالقادر بیدل دهلوی، ترجمه توفیق هاشم‌پور سبحانی، ص ۹.
 - ۲ خوشگوی دهلوی، بندر این داس: سفینه خوشگو، ج ۳، ص ۱۰۵.
 - ۳ شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لجهمی نراین: شام غریبان (تألیف: ۱۱۸۲ هـ)، ص ۲۵.
 - ۴ خوشگوی دهلوی، بندر این داس: سفینه خوشگو، ج ۳، ص ۱۰۵.
 - ۵ بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: چهار عنصر، مطبوعه نولکشور، ص ۱۱.

در این هنگام مسئولیت نگهداری این فرزند به عهده عمویش میرزا قلندر افتاد و او نیز علی‌رغم اشتغال به نظامی‌گری علاقه وافری به حلقه‌های صوفیان داشت.

میرزا قلندر برادرزاده را تا سن ده سالگی برای تعلیم و تربیت به مکتب فرستاد اما با توجه به شرایط زندگی و عدم رضایت از محیط آموزشی آن روزگار، او را از رفتن

به مکتب بازداشت و شخصاً تعدادی کتب نظم و نثر را برای مطالعه در اختیار عبدالقادر قرار داد و علاوه بر آن او را از آموزش‌هایی چون تیراندازی، اسب‌دوانی، شمشیرزنی و غیره که از رسومات

استغناى بیدل از درگاه اغنیا و تجلی
عشق الهی در وجود او «امرای
عصر را بر آستان او فرستاده».

خانندان ترک مغولی برلاس^۱ بود و آن آداب را در تربیت فرزندان به کار می‌بستند، بی‌نصیب نگذاشت.

میرزا قلندر به سبب علاقه ویژه‌اش به صوفیان، در سفرهای آفاقی، علاوه بر همراهی با آنان، برادرزاده را نیز به همراه می‌برد. این سفرها در چشیدن شیرینی‌ها و تلخی‌های زندگی و ساخته شدن عبدالقادر که بعدها در اشعار خود گذر ایام را ترسیم می‌کرد تأثیر ژرفی داشت. چنان‌که اظهار می‌دارد:

غبار یاسم بهر تپیدن هزار بیداد می‌نگارم

به سرمه فرسود خامه اما هنوز فریاد می‌نگارم

خانواده میرزا قلندر که در زمان حکمرانی محمد شاه شجاع سومین فرزند و دومین پسر شاهجهان شغل نظامی‌گری را عهده‌دار بودند عبدالقادر نیز به توصیه عموی خود در اوان جوانی شغل سپاهیگری را برگزید.

در همین ایام شاهجهان^۲ در دهلی به سختی بیمار شد و خبر آن به تدریج در همه جا پیچید و شایعات زبان به زبان نیز این وضعیت را تشدید نمود که در صورت وقوع حادثه برای پادشاه چه کسی عهده دار سلطنت خواهد بود؟ آیا داراشکوه قدرت خود

۱. در بعضی از منابع «ارلاس» نیز آمده است. نگاه کنید: *عقد نریزا*، غلام مصحفی همدانی، جامع برقی پریس، دهلی، ۱۹۳۴ م، ص ۱۶.

۲. تاریخ وفات شاهجهان ۱۰۷۶ هـ ۱۶۶۷ م (*مفتاح‌التواریخ*، ص ۲۷۱).

را در پایتخت استوار خواهد کرد؟ و یا دیگر شاهزادگان آن هنگام اورنگ‌زیب در دکن مراد در گجرات و محمد شاه در بنگال برای جانشینی اقدام جدی خواهند نمود؟ این وضعیت چنان ریشه دواند که نه تنها پایه‌های سلطنت مغولان و خاندان شاهی را به لرزه درآورد، بلکه در همه جای مملکت بنیان‌های دودمان‌های مختلف را که خاندان عبدالقادر هم که جماعت اندکی از ترکان برلاس بودند از هم گسیخت.

میرزا بیدل این اوضاع نابسامان را در کتاب چهار عنصر^۱ خود که آن را در سن ۴۱ سالگی به رشته تحریر درآورد و حاوی اندیشه‌ها و سوانح حیات اوست چنین می‌نگارد:

"سالی که شاه شجاع بن شاهجهان بیماری پدر را سگه مضمون سلطنت اندیشیده و جنیت جنون بی‌تأملی به عزم دارالخلافت^۲ دهلی کشید تا پایه منبر هوس به خطبه باد پروت بلند گرداند و نقش سگه خیال به نام پا در رکاب درست نشاند."

"متصدیان امور جلال از خطه بنگال تا سرحد ممالک بهار به گردآوری خزائن فتوح فوج‌ها گماشتند و گنج‌های بی‌شمار به تحصیل زر و گوهر می‌انباشند و از آن جمله تسخیر نواح ترهت که شمالی حدود پتنه ملکی است عظیم و کوهستانی مشتمل چندین عقبات هراس و بیم فوجی تعیین کرده بودند و میرزا عبداللطیف را که با میرزا قلندر مراتب خوشی داشت به سرلشگری برآورده اقتضای زمان وفاق فقیر را که تماشای عرصه گاه حوادث دلیل عبرت پیمانی است و سیر هنگامه انقلاب سرمشق حیرت فرسایمی به هم‌معنایی میرزا تعلیم هدایت فرمود و باختیار رفاقت ایشان راه تسلیم را نمود."

بیدل ما را که عجز طاققت خالیست دست طلب از نقد تصرف خالیست
چون آبله در قافله عبرت دهر محمل کش اختیارها پامالیست^۳

*

۱. این کتاب در یک مجموعه که شامل نکات و دیوان بیدل می‌باشد در سال ۱۲۹۲ هجری مطبع منشی نولکشور به چاپ رسیده است.

۲. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: چهار عنصر، ص ۵۵۱.

هیچکس را در بساط آرمیدن جا نماند
 گرد وحشت بال زد چندان که نقش پا نماند
 بر طبایع تنگ شد جولانگه سعی جهات
 آن قدر میدان که کس مزگان کند پالا نماند
 تیغ نومیدی جهانی را ز یکدیگر برید
 رنگ بر رو حرف در لب ربط در اعضا نماند
 آتش حیرت فسرد و جوهر عبرت گداخت
 زان همه حالت بغیر از رعب در دلها نماند
 بس که هریک پیشرفت از عافیت گاه امید
 در خیال آباد امروز کسی فردا نماند^۱

بهر حال جنگ‌های خونینی که پسران شاهجهان در پی کب قدرت به راه انداختند و جان انسان‌ها را به تباهی کشاندند از داستان‌های دردناک تاریخ بشر است که نهایت به شکست شاهزاده شجاع انجامید و به همه افراد قبیله برلاس که در خدمت شاهزاده شجاع بودند نیز صدمه جدی وارد شد و لذا میرزا عبداللطیف و ایل و تبار او که عبدالقادر نیز در آن حلقه بود تصمیم گرفتند که از سپاهیگری دست برداشته و به جای امنی پناه ببرند.

در این ایام میرزا قلندر به کالاطاق از نواحی بنگال، میرزا عبدالقادر به سوی شهر کتک در ایالت آریسا روانه و در منزل دایی خود میرزا ظریف که اهل کمال و عرفان بود اقامت نمود.

در این شهر شخصیت شاه قاسم هواللهی نظر میرزا ظریف و عبدالقادر را جلب کرد. در واقع او کسی بود که در شخصیت واقعی بیدل نقش اساسی داشت چنانکه خود اظهار داشت: «بودیم آنچه بودیم او وانمود ما را»^۲ اما از حوادث ناگوار ایام،

۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: چهار عنصر، ص ۵۵۳.

۲. همان، عنصر اول، ص ۶۸.

میرزا ظریف نیز در سال ۱۰۷۵ هجری درگذشت^۱ و عبدالقادر تصمیم به بازگشت به دهلی گرفت.

از ملک بهار سوی دهلی چون اشک روان شدیم بی کس
سال تاریخ این عزیمت دریاب که «زاهیر خدا بس»
(۱۰۷۵ هجری)^۲

در ایامی که بیدل پایش به دهلی یا شاهجهان آباد رسید متوجه شد که شاهجهانی که دهلی را به شاهجهان آباد تبدیل نموده بود، خودش در محبس قلعه آگرا به مثابه یک زندانی در آرزوی مرگ به سر می برد^۳ چنان که صاحب مجمع الانشاء می نویسد که شاه جهان در خطاب به اورنگ زیب چنین اظهار داشت:

«سبحان الله دیروز صاحب نه لک سوار بودم، امروز به یک کوزه آب محتاجم، ای پسر تو عجب مسلمانی! زنده جانم به آب نرسانی»^۴.

این شرایط نابهنجار همچنان ادامه داشت تا این که اورنگ زیب زمام امور سلطنت را به دست گرفت، او برخلاف شاهجهان که به معماری و دیگر هنرهای زیبا می بالید، بی توجهی کامل خود را نسبت به چنین هنرهایی ابراز نمود.

بیدل پس از ورود به دهلی، به جهت عشق عارفانه به زیارت بعضی از «ثابت قدمان طریق سلوک» رفت و لذت سیر و سیاحت عرفانی را به تقریب به بارگاه اورنگ زیب ترجیح داد به خصوص در شرایطی که اظهار کمالات هنری و ادبی در دربار آخرین حاکم مغول رونق خود را به طور قابل توجهی از دست داده بود و ارتباط دیرینه بیدل با خاندان شاهزاده شجاع نیز مانع طبیعی از چنین تقریبی بود^۵.

در این ایام جعفر خان عمده الملک وزیر اعظم دهلی بود این شخص برادرزاده و داماد آصف خان یمین الدوله شاهجهانی و شوهر فرزانه بیگم، خواهر ممتاز محل بود.

۱. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، به کوشش اکبر بهداروند و پرویز عباسی دکانی، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳. بیل، توماس ویلیام: مفتاح التواریخ (تألیف: ۱۲۶۴ هـ)، ص ۲۶۳.

۴. عرفان، منشی محمد امین: مجمع الانشاء (تألیف: ۱۱۳۸ هـ)، ص ۳۴.

۵. هادی، نبی: عبدالقادر بیدل دهلوی، ترجمه توفیق هاشم پور سبحانی، ص ۳۱-۳۰.

چشم اورنگ‌زیب بلافاصله بعد از جلوس برای سپردن منصب وزارت به جعفر خان افتاد^۱ پادشاه به هردو پسر او، نامدار خان و کامگار خان اعتماد ویژه‌ای داشت و از قضا کامگار خان نسبت به اهل سلوک به‌ویژه بیدل که در سن ۲۵ سالگی به‌سر می‌برد، ارادت ویژه‌ای داشت و این سبب شد که جایگاه معنوی و ادبی او را حرمت نهند و لذا حضور بیدل در محفل ادبی کامگار خان که میرزا در آن مجلس مقاله‌ای با عنوان «سرمد اعتبار» را ترائت نموده بود، حاکی از این مطلب می‌نماید.^۲

استمرار این حضور فعال که با لطافت‌های عارفانه بیدل درآمیخته بود، به تدریج جای او را در اجتماع خسته آن عصر باز می‌نمود و در واقع اوج قدرت خلاقیت بیدل هنگامی آشکار شد که مثنوی به‌نام «محیط اعظم» را به‌رشته تحریر درآورد و به‌خدمت عاقل‌خان رازی که به‌مسائل تصوف

به‌ویژه رومی بسیار علاقه‌مند بود (م: ۱۰۸۷ هـ) تقدیم نمود.

عاقل‌خان رازی خود شاعری صاحب دیوان و نثرنویسی برجسته بود و *واتعات عالمگیری* او در احوال اورنگ‌زیب یکی از اسناد گران‌بهای تاریخی است که بهترین نمونه نثر مرصع آن زمان به‌شمار می‌آید.

با حمایت و سرپرستی او که نفوذ خاصی نزد اورنگ‌زیب داشت بیدل وضعیت مطلوب‌تری یافت به‌ویژه با عنایت و وارثانش همچون پسر و داماد وی قیوم‌خان و شکرالله خان موقعیتی برای بیدل ایجاد گردید که دهلی را برای همیشه گوشه‌عائیت و اقامتگاه خود سازد و تا آخرین دم حیات در آن‌جا سکونت نماید.

این موقعیت ویژه برای بیدل یک تجدید حیات ادبی و اجتماعی نیز بود و با ترک اورنگ‌زیب از دهلی به‌اجمیر در سال ۱۰۹۰ هجری (۱۶۷۹ م) و سپس به‌دکن که

۱. عبدالرزاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدوله شاهنواز خان عبدالرزاق بن میر حسن علی: *مآثر الامراء*، ج ۱، ص ۳۶

۲. بیدل عظیم‌آبادی، *میرزا عبدالقادر: چهار عنصر، عنصر سوم*، ص ۲۴۰.

سنت ۲۶ سال در آنجا مشغول نبرد با مرته‌ها بود و نهایتاً در سال ۱۱۹۵ هجری (۱۷۰۱م) دار فانی را ترک نمود. اوضاع برای بیدل در دهلی روبه‌بهبودی گرایید. از دیدگاه مورخان اوضاع سیاسی دکن آن‌چنان اورنگ‌زیب را به‌خود پیچید که وی بازگشت به‌دهلی را برای همیشه از او سلب نمود علاوه بر این عذاب وجدانی از درون طنین انداز ندای پدرش که «ای فرزند مکارا بر اقبال دنیای گذار مغرور ش و خاک غفلت و تکبر بر عقل مپاش» او را همواره متنبه نموده و شاید او هم از نکته غافل نبوده که در رقعات خود سه جا از اشعار بیدل ذکر نموده است:

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن

اجابت از در حق بهر استقبال می‌آید

من نمی‌گویم زیان کن یا به‌فکر سودباش

ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه هستی زودباش

*

حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان

آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست^۱

استغناي بیدل از درگاه اغنیا و تجلی عشق الهی در وجود او «امرای عصر را بر آستان فرستاد»^۲.

این تأثیر و نفوذ میرزا از اواخر عهد عالمگیری آغاز شده و تا جلوس فردوس مگاه محمد شاه و حتی تا پایان حیات او باقی بوده است. توجه و عنایت امرا و بزرگان بر آستان بیدل از کلیاتش که متعدد قطعاتی را در شامدگویی آن‌ها اظهار نموده آشکار می‌گردد. چنان‌که در قطعه‌ای خطاب به‌شاکر خان بین سروده است:

ای حضور مقدمت بر زندگی بُرهان من مُرده بودم زنده‌ام کردی بیا ای جان من

بعد از درگذشت اورنگ‌زیب که موضوع جانشینی بین شاهزاده اعظم و شاهزاده معظم رقابت شدت گرفته و اورنگ‌زیب در وصیت‌نامه خود هردو را از نزاع و درگیری بر

خوشگوی دهلوی، بندر ابن داس: سفینه خوشگو، ج ۳، ص ۱۱.

آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ هـ): خزانه عامره، ص ۱۵۶.

سر حاکمیت نهی کرده بود، نهایتاً شاهزاده معظم با لقب شاه عالم بهادر شاه (۱۱۱۹ هـ / ۱۷۰۸ م) پادشاهی خود را اعلام کرد و بیدل تبریکی بدین شرح به شاه عالم فرستاد:

جلوس معدلت انوار پادشاه زمان به این مربع اسرار داده اند نشان
شئون رافت یزدان جلال قدرت شان همان خلیفه رحمان، معظم دو جهان

با توجه به جایگاه ادبی بیدل، بهادر شاه در صدد تدوین شاهنامه گورکانی برآمد و پیامی را به وسیله منعم خان وزیر به بیدل فرستاد و تقاضای انجام این کار را نمود. بیدل از پذیرش آن با جمله «من فقیرم» عذرخواهی نمود و سپس آن را به نعمت خان عالی محول نمودند.^۱ بهادر شاه نیز پس از دوره پنج ساله حکومت خود در سن هفتاد سالگی درگذشت. بیدل با غنای طبع خود که از تعالیم عارفانه نشأت می گرفت در فراز و نشیب های حوادث زمان جایگاه عرفانی خود را از ترک دنیا و توجه به مبدأ فیض فراموش نکرد.

پس از بهادر شاه ظفر که جهاندار شاه ۱۱۲۴ هجری (۱۷۱۲ م) استیلا یافت، دوران ده ماهه سلطنت او به عیش و عشرت گذشت. بیدل به این فراز و نشیب زمان به مثابه لکه های ابری می نگرد که به سرعت از جلوی چشمان او می گذرند و لذا وقتی فرخ سیر در سال ۱۱۲۴ هجری (۱۷۱۳ م) به پادشاهی می رسد دو هزار روپیه و یک فیل به میرزا بیدل هدیه می کند. پول را به بیدل می رسانند، اما میرزا حاضر نمی شود برای گرفتن فیل حضور یابد.^۲ دیری نمی باید که فرخ سیر به قتل می رسد میرزا این حادثه تلخ روزگار را یکی پس از دیگری در اشعار شورانگیز خود بازگو می کند چنان که در این خصوص نیز اظهار داشت:

دیدنی که چه با شاه گرامی کردند صد جور و جفا از ره خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود سادات بهوی نمک حرامی کردند

میرزا بیدل در این اوضاع تلخ که دنیا طلبی همه را به جان هم انداخته است، در جهت سیر آفاقی خود دهلی را به قصد لاهور ترک نمود.

۱. هادی، نبی: عبدالقادر بیدل دهلوی، ترجمه توفیق هاشم پور سبحانی، ص ۴۲.

۲. خوشگوی دهلوی، بندرین داس: سفینه نموشگر، ج ۳، ص ۱۱۴.

در دهلی دگرگونی‌ها ادامه داشت «رفیع‌الدرجات» و «رفیع‌الدوله» و سپس محمد شاه با لقب روشن اختر بر اریکه قدرت نشستند.

میرزا پس از یک سال و نیم به دهلی بازگشت. او در این اوان بیش از ۷۵ سال از عمر خود را سپری نموده بود غزل آخر او را که پس از ترک دار فانی زیر بالین او یافتند نشان از عشق عمیق او به وصل معبود جاودانه داشت:

«به‌شب‌نم صبح این گلستان نشاند جوش غبار خود را».

در دهلی مردم پس از شنیدن خبر درگذشت بیدل، تأثرات قلبی خود را اظهار داشتند، چنان‌که خوشگو در رثای وی می‌سراید:

افسوس که بیدل ز جهان روی نهفت و آن جوهر پاک در تهِ خاک بخت
خوشگو چو ز عقل کرد تاریخ سؤال از عالم رفت میرزا بیدل گفت

میرزا عبدالقادر بیدل شخصیتی بود که با اشعار عارفانه خود به اجتماع مُرده آن روز حیات بخشید.

چگونه ممکن است در اوضاع نابسامان آن دوران، علی‌رغم فراز و نشیب‌های زندگی و کم‌رونقی ادب فارسی نسبت به دوره جلال‌الدین اکبر (۱۰۱۴-۹۶۳ هجری) که عصر طلایی تاریخ هند بود بتوان یکصد هزار بیت شعر که حقیقتاً سرمایه عظیمی برای حیات بشری است بر صفحات تاریخ ثبت نمود؟

از میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، آثار ارزشمندی در نظم و نثر باقی مانده است، از آثار مشهور او مراسلات، چهار عنصر و نکات است و از آثار منظوم او مثنویات اوست موسوم به محیط اعظم، طلسم حیرت، طور معرفت، عرفان، تنبیه‌المهوسین. قصاید، غزلیات، ترجیع‌بندها، ترکیب‌ها، مریعات، مخمسات، مستزادها و رباعیات. اگرچه همه ویژگی‌های سبک هندی را در شعر بیدل می‌توان یافت اما باز هم خصوصیات به‌چشم می‌خورد که مختص خود اوست از ویژگی‌های شعر او بافت‌ها و ترکیبات خاص است که به‌استخدام گرفته است.^۱

۱. نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، توفیق سبحانی، ص ۵۳۱.

از چمن تا انجمن جوش بهار رحمتست

دیده هر جا باز می‌گردد دچار رحمتست

وحشی دشت معاصی را دو روزی سر دهید

تا کجا خواهد رمید آخر شکار رحمتست

*

مباش بی‌خبر از درس بی‌ثباتی عمر که هر نفس ورقی زین کتاب می‌ریزد

*

هیچ‌جا بیدل سراغ رنگ‌های رفته نیست

صد نگه چون شمع در هر انجمن گم کرده‌ام

*

هر کجا رفته غبار زندگی در پیش بود یارب این خاک پریشان از کجا برداشتم

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ هـ): *خزانة عامره* (تألیف: ۱۱۷۶ هـ/۶۳-۱۷۶۲ م)، نولکشور، کانپور، ۱۹۰۹ م.
۲. بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر: *کلیات بیدل* (۳ ج)، به‌کوشش اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، انتشارات الهام، تهران، چاپ اول ۱۳۶۶ هـ.ش.
۳. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: *چهار عنصر*، مطبوعه نولکشور.
۴. بیل، توماس ویلیام: *مفتاح‌التواریخ* (تألیف: ۱۳۶۴ هـ)، کانپور، ۱۲۸۴ هـ/۱۸۶۷ م.
۵. خوشگوی دهلوی، بندر ابن داس: *سفینه خوشگو*، مؤسسه تحقیقات عربی و فارسی، پتنا، ۱۳۷۸ هجری.
۶. سبحانی، دکتر توفیق هاشم‌پور: *نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند*، انتشارات دبیرخانه سوی گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۷ هـ.ش.
۷. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لجهمی نراین: *شام غربیان* (تألیف: ۱۱۸۲ هـ)، ترتیب محمد اکبرالدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷ م.
۸. عبدالرزاق اورنگ‌آبادی، صمصام‌الدوله شاهنواز خان عبدالرزاق بن میر حسن علی: *مآثر الامراء*، سه جلد، ایشیاتیک سوسائتی، کلکته، ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ م.

۹. عرفان، منشی محمد امین: مجمع الانشاء (تألیف: ۱۱۳۸ هـ)، مطبع منشی نولکشور، لکهنو، چاپ اول رمضان المبارک ۱۳۰۳ هـ/ژوئن ۱۸۸۶ م.
۱۰. مصحفی همدانی امروهوی، شیخ غلام: عقد ثریا (تألیف: ۱۱۹۹ هـ/۸۵-۱۷۸۴ م)، مرتبه مولوی عبدالحق (علیگ)، جامع برقی پریس، دهلی، ۱۹۳۴ م.
۱۱. هادی، نبی: عبدالقادر بیدل دهلوی، ترجمه نوفیق هاشم پور سبحانی، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۶ هـ ش.
۱۲. هدایت طبرستانی، رضا قلی خان ولد آقا هادی (م: ۱۲۸۸ هـ): ریاض العارفین (تألیف: ۱۲۶۰ هـ/۱۸۴۴ م) به کوشش مهدی علی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی، ۱۳۴۴ هجری.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی